

شوروی و انقلاب ایران

از جریان‌های در چپ ایران که ادعای مخالفت با حزب توده را دارند، اما، سنگ "اردوگاه سوسیالیستی" را به سینه می‌زنند باید پرسید، حال چه می‌گویید؟ شمای که معتقدید به کمک شوروی و از طریق "راه رشد غیر سرمایه‌داری" — سوسیالیزم خواهید رسید، در مقابل نظراین "شرق شناس" همین "اردوگاه" که راه رشد بسیار هم سرمایه‌دارانه برای ایران تبلیغ می‌کند، چه می‌گویید؟ شمای که برای پرده‌پوشی تمام خیانات حزب توده و همپالگی‌های اکثریتی‌اش، خطر عمده در چپ ایران را "سوسیال دموکراسی" و "لیبرالیزم" قلمداد می‌کنید، در مقابل نظراین "کمونیست" آکادمی علوم شوروی که بختیاری سلطنت طلب را رهبر انقلاب سورژوا — دموکراتیک در ایران می‌داند، چه می‌گویید؟ آیا سرمنشأ خطر سوسیال دموکرات‌تیره شدن چپ ایران در چند روشنفکر بی نفوذ است یا در خود "اردوگاه سوسیالیستی" شما؟

بعلاوه با یدبه آن جریان‌های بی‌مایه‌ای که در اعتراض به سیاست‌اصولی عناصر مبارز سوسیالیستی و کارگری مبنی بر بی‌اعتمادی کامل به حزب توده و اکثریت و امتناع از مشارکت در کمیته‌ها و اتحاد عمل‌های مشخص با عناصر این دستجات خائن، به موعظه در باب دموکراسی و وحدت کشیده شده‌اند، هشدار داد که خود را برای عواقب‌راهی که در پیش گرفته‌اند، آماده کنند. اقدام‌های سیاست‌نتیجه‌ای جرهمکاری با ضدانقلاب سلطنت طلب نخواهد داشت. همان‌طور که همپالگی‌های ایمن حزب در دوره گذشته به‌ایزرتوجه حاسوی و جنایت "حزب‌الله" علیه مبارزین انقلابی تبدیل شدند، در دوره بعدی به‌بازسازی و پاک‌شدن کم‌کمی خواهند کرد.

در ضمن، چنانچه در آینده نزدیک شاهد شداین گونه گرایش‌های توجیه‌گر حزب توده و اکثریت بویژه در میان عناصر و محافل لیبرال، سوسیال دموکرات و بورژوا دموکرات و نزدیکی و همکاری بیشتر آنها شدیم، تعجبی نخواهیم داشت.

در هر حال، بخوانید و قضاوت کنید ●

هسته طرفدار نشریه سوسیالیزم و انقلاب در لندن —

سپتامبر ۱۹۸۶

مقاله‌ای که ترجمه فارسی آن رامی خوانید، در آخرین شماره مجله "آسیا و آفریقای امروز" (ژوئیه — اوت ۱۹۸۶) به انتشار رسیده است. این مجله توسط کمیته همبستگی شوروی با آفریقا و آسیا و تحت نظارت آکادمی علوم اتحاد جماهیر شوروی منتشر می‌شود، بنابراین، مطالب مندرج در آن، کم و بیش طرز فکر جاری مقامات شوروی را منعکس می‌کنند. در این مقاله، آقای آرتیوم آراباژان جمع‌بندی خود را از دلایل و درس‌های انقلاب ایران ارائه داده است. ما، برای اطلاع خواننده ایرانی، انتشار ترجمه کامل این مقاله را (بر اساس متن انگلیسی) ضروری یافتیم.

نویسنده این مقاله اعتقاد دارد که نقطه اوج انقلاب ایران در واقع تشکیل کابینه بختیاری بود، و بدین ترتیب، بزرگترین اشتباه چپ را در حمایت نکردن از این کابینه می‌داند. بعلاوه، بزعما ایشان، این انقلاب به هیچ وجه نه محدودیت رشد سرمایه‌داری در ایران را اثبات کرد و نه احتیاج ناپذیر بود، بلکه صرفاً معرف مرحله‌ای از رشد سرمایه‌داری در ایران بود که برخی تغییرات روبنایی در راه استقرار یک رژیم بورژوا دموکراتیک را ایجاد می‌کرد. بعبارت دیگر، آنچه در ایران مشاهده کرده‌ایم نه‌بدرمیان انقلاب توده‌های کارگرو زحمتکش و ضد انقلاب سرمایه‌داری (از نوع آخوندی و سلطنتی) بلکه دعوی میان دو آلترنا تیم متفاوت سورژوایی بوده است.

برای یافتن دلایل پشت‌این چون و چرا ی جدید "شرق شناسان" شوروی نباید دنبال مسایل ایدئولوژیک رفت. تجربه انقلاب ایران، همان‌طور که بسیاری تجارب دیگر، اثبات کرد که مقامات شوروی سیاست خارجی خود را هرگز بر جنبش مسایلی بنا نمی‌کنند. دلیل این تغییر بسیار واضح است: خیانت دولت شوروی و ابزار دست نشانده سیاست خارجی آن در ایران، یعنی حزب توده، به انقلاب ایران و همکاری آن با ضد انقلاب آخوندی — سرمایه‌داری به‌فوائد و مزایایی که انتظار داشتند، منجر شد. از طرف دیگر، بتدریج روشن می‌شود که رژیم فعلی در ایران رفتنی است. بنابراین، باید که دولت شوروی حزب دست‌نشانده را برای خیانت بعدی آماده کند؛ برای توجیه بازگشت سلطنت و با عادی شدن روابط سرمایه‌داری در ایران.



انقلاب ایران: دلایل و درسهای آن

آرتیوم آرابازان

مترجم: آرش

به همدی برای استثماری و استعمار تبدیل کرد، هرچند که در چارچوب استراتژی توسعه ملی.

بی شک وقایع ۷۹-۱۹۷۸ شکست رقت انگیز و نهائسی "انقلاب سفید" را بعنوان وسیله‌ای برای ابدی کردن سلسله پهلوی از یک نسل به نسل بعدی که در آن "رهبر" و "پدر" ملت قرار داشت، نشان داد. در زمینه وسیع تر متدولوژی تاریخی، اما تحولات انقلابی سال‌های ۷۹-۱۹۷۸ یک گواهی بر معنی تاریخی بود. از اثرات "انقلاب سفید" بعنوان وسیله‌ای برای تقویت توسعه سرمایه داری کشور در طی دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰، نتیجه منطقی تشدید تهاذهای ویژه سرمایه داری (تحت شرایط صنعتی شدن تحمیلی و عدم تعادل در اقتصاد ملی که از آن نشأت می‌گیرد) بود که با درهم شدن با چند عامل دیگر به انقلاب منجر شدند.

مهمترین این عوامل برخورد شدید، مخرب، پیچیده، منقلب کننده و سرکوبگرانه رشد سریع سرمایه داری بر ساختارهای خرده بورژوازی و بیسایر سرمایه داری بود. همچنین قایل توجه است که حتمه دیگرگون کننده بخصوص در سال بلافاصله قبل از انقلاب، کم اهمیت ترین این‌ها بود.

انقلاب ۱۹۷۹-۱۹۷۸ به هیچ وجه محدودیت‌ها و امکانات توسعه سرمایه داری ایران را نشان نداد. و غیر قابل اجتناب نبود، هرچند که وقوع آن نتیجه طبیعی شرایط مشخصی بود که تحت آن سرمایه داری در آن کشور توسعه یافته بود.

دوره بی‌ارسنگونی سلطنت در ایران و تاسیس جمهوری اسلامی به نقد درس‌هایی را که با ایدارا انقلاب فرایگیریم برای ما روشن کرده است. اما، نخست به چند حطت اساسی این انقلاب توجه کنیم.

انقلاب ۱۹۷۹-۱۹۷۸ ایران به حق میتواند مدعی حایگاهی در تاریخ به عنوان انقلابی ضد سلطنت و ضد امپریالیست شود؛ سلطنت سرنگون شد و وضعیت سیاسی، اقتصادی و ایدئولوژیک امپریالیسم، و قبل از همه امپریالیسم آمریکا، صدمه‌بدی خورد و این مساله موقعیت او را در خاور میانه نیز وخیم کرد.

تا آنجا که به نیروهای محرکه انقلاب مربوط است، این انقلاب توسط مردم انجام شد؛ خرده بورژوازی (تجار و کارفرمایان)، روشنفکران، محملین، لایه‌های پائینی جمعیت شهری و پرولتاریا، بخصوص پرولتاریای صنعتی که نقش تعیین کننده‌ای در سرنگونی سلطنت بازی کرد، در این انقلاب درگیر شدند.

از لحاظ تکالیفی که انقلاب با ایدها انجام می‌رساند، یک انقلاب بورژوا دموکراتیک بود. چرا که به تاسیس احترام

انقلاب ۱۹۷۹-۱۹۷۸ در ایران علاقه و آفری را در سرتاسر جهان برانگیخت. شرق شناسان روسی نیز آن را از نزدیک مورد توجه قرار دادند. با گذشت زمان و اتفاقات جدیدی که در ایران رخ می‌دهند، فرصت‌های بهتری برای بررسی و تعیین محتوی و خلعت روندهای بعد از انقلاب که تمام قدرت حکومتی را در دست روحانیت شیعه متمرکز می‌کند، به دست آمده است. نویسنده این مقاله می‌کوشد تا تفسیر خود را از عوامل قب قدرت رسیدن رهبران مذهبی اسلامی توضیح دهد و توضیح بر خورد خود را به مفهوم "انقلاب اسلامی" و درک خود را از مقوله "رژیم اسلامی" تشریح کند. از دیدگاه او، برای تعریف ساختارهای اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی جدیدی که در ایران ساخته شده و با در حال ساخته شدن هستند، مقوله "رژیم اسلامی" از "انقلاب اسلامی" مناسبتر است.

آینده کشور، البته، با استدلال این مقاله را اثبات خواهد کرد و با اینکه ضرورت تغییر و با حتی تجدید نظر در ارزیابی‌های آن را لازم خواهد ساخت.

* * *

در حیات جامعه ایران، دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ تقریباً بطور کامل تحت الشعاع "انقلاب سفید"، نامی که سلطنت محمدرضا پهلوی بر سر نام‌ها اصلاحات اقتصادی اجتماعی خود گذاشت، قرار گرفتند. این برنامه در آغازش ماده را شامل می‌شد. و توسط یک فرماندم سراسری در ۲۶ ژانویه ۱۹۶۳ به تصویب رسید. این برنامه متعاقباً گسترش یافت و در سال ۱۹۷۷ در آستانه انقلاب، شامل ۱۹ ماده بود. رژیم اعتقاد داشت که مهمترین آنها اصلاحات ارضی است. در صنعت تاکید ویژه بر ماده‌ای گذاشته شد که تحت آن کارگران از صنایع سهیم می‌گردند و صنایع به کارگران خود سهام می‌فروختند (۴۹٪ در بخش خصوصی و ۹۹٪ در بخش دولتی). شاه معتقد بود (باسعی در متقاعد کردن مردم داشت) که اجرای رژیم‌های فوق استثمار انسان از انسان را در شهر و روستا ریشه‌کن خواهد کرد. در دوره بعد، سلطنت شعار "انقلاب شاه و ملت" را نیز در کنار شعار "انقلاب سفید" مطرح می‌کرد.

شاه "انقلاب از بالا"ی خود را بعنوان وسیله‌ای می‌دید برای تسهیل انتقال ایران به مقام یک کشور سرمایه داری توسعه یافته و به شکرانه محتوی اجتماعی آن، برای رفع خطر تحولات انقلابی از رژیم که در دوره بعد از جنگ بیش از یک بار با آن روبرو شده بود.

سلطنت، در جستجوی استفاده از پیشرفت‌های علمی و تکنیکی اقتصاد جهانی سرمایه داری، انحصارات خارجی را برای مشارکت در صنعتی کردن ایران بکار گرفت. در نتیجه، سرمایه خارجی کنترل امور را بدست گرفت و اقتصاد ایران را

برای آزادی های بورژوازی که توسط قانون اساسی تصریح شده بود و تضمین جنبه های اجتماعی - سیاسی واجتماعی - اقتصادی آنها (در مورد اول ، تضمین حقوق و آزادی های مدنی ، و در مورد دوم ، تامین حقوق قانونی سرمایه های کوچک و متوسط ، حمایت از آنها در مقابل دست اندازی های ماوراء اقتصاد سرمایه های بزرگ و تدارک شرایط مساعد توسط دولت برای رشد آنها) اقدام کرد . اما ، این روحا - نیت شیعه بود که نیروی مسلط ("هژمون") انقلاب شد .

از نزدیک دو نکته آخر را بررسی کنیم ، یعنی خلوص بورژوا - دموکراتیک انقلاب و مساله نیروی مسلط آن . کلیت اطلاعات اجتماعی اقتصادی دهه های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ که چشم - انداز وسیعی را برای توسعه روابط سرمایه داری مهیا کرد و نحوه صنعتی کردن تحمیلی توسط سلطنت ، به اختلافاتی میان لایه های مختلف بورژوازی منحرفد ، این اختلافات ، بخصوص وقتی که در آمد نفت افزایش یافت ، هر چه بیشتر خود را نشان دادند . (۱۹۷۴ و سال های بعد از آن) . در حالیکه تدارک وسیعی برای کمک به رشد سرمایه بزرگ و شکل گیری گروه ها و شرکت های انحصاری و استفاده از بخش قوی دولتی برای پرورش ساختار - های انحصاری دولتی دیده می شد ، سلطنت نتوانست شرایط مناسبی برای سرمایه های کوچک و حتی متوسط بوجود آورد . به این لحاظ ، تضادهای پیچیده ای بین گروه های مختلف سرمایه درون اقتصاد تشدید می شد .

بی اعتباری کامل برای دهه ها سال به حقوق مدنی و آزادی هایی که در قانون اساسی تصریح شده بود ، مهم ترین علت اجتماعی - سیاسی انقلاب شد . چرا که خواست محترم ترین آنها شعار اساسی و همیشگی نیروهای مخالف سلطنت بود . بدین ترتیب ، شاه سرمایه داری در حال رشد را از شرایط سیاسی - اجتماعی لازم برای عملکرد گسترش آن محروم ساخت و تمام سازمان های سیاسی پرولتاریا را ممنوع کرد .

سرکوب آزادی های تصریح شده در قانون اساسی بویژه اعتراض شدید روشنفکران را برانگیخت . با تسریع بازسازی اقتصادی اجتماعی جامعه ایران در مسیر صنعتی کردن سرمایه - داران ، نقش آنها اهمیت روزافزونی می یافت .

هرچند که دانشجویان معرق اغلب لایه های اجتماعی ایران بودند ، بخش عمده آنها از لایه های بورژوازی آسوده بودند و نه از پرولتاریا و یا دهقانان . نیروی جب ، اما ، عمدتاً در میان دانشجویان در دهه های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ رشد کرد . در تمام دوران سلطنت محمد رضا پهلوی ، دانشجویان در حالت جنگ اعلام شده ای با سلطنت سر می بردند . سلطنت نیز با این لایه های اجتماعی رفتاری شدیداً سرکوبگرانه داشت .

اصول و احکام سلطنت که با تلاش زیاد توسط خود شاه و ایدئولوگ هایش بمثابه امری جاودانی برای ملت ایران تلقی می گردید ، توسط روشنفکران خلاق جناح مخالف رد می شد و نیز خود ایده غربی کردن ایران بمثابه ترکیبی از تکنولوژی غربی و ارزش های معنوی ایرانی . از آنجا که ، در آن زمان ، مارکسیست ها اعدام و یا تبعیدی شدند ، مسلماً - نان بسیار دیگرانها نیروی قادر به تنظیم اعتراض بر علیه دیکتاتوری شاه بودند . مفاهیم اجتماعی - فلسفی اینان که از مخلوطی ناروشنی از دگم های ضد غربی ، ضد امپریالیستی و

ضد کمونیستی و ایده های تخیلی اسلامی تشکیل شده بود ، نفوذ قابل ملاحظه ای در بین افکار و روحیات بخش وسیعی از توده های مردم داشت .

اوضاعی که بوجود آمدنشان داد که هیچ یک از تکالیف مربوط به روسنا و یا زیرینا تحقق نیپذیرفته اند . زیرا که این انقلاب بورژوا - دموکراتیک است که معمولاً چنین تکالیفی را به انجام می رساند .

در چنین اوضاع پیچیده و بی نظیری ، سلطنت ، همانطور که انقلاب نشان داد ، با دشمنی نیرومند و سازمان یافته مواجه شد که قویترین سلاح آن توانایی آن در نفوذش بر بخش وسیعی از جمعیت و تا حد زیادی تعیین رفتار اجتماعی آن بود . آن دشمن ، رهبران مذهبی مسلمان بود . بعلاوه ، نفوذ آنها بواسطه اقدامات خود سلطنت و بواسطه سیاست ریشه کن کردن و آریس بردن نیروهای جب به مقدار زیادی افزایش یافت .

با تصاحب اراضی نهادهای اسلامی و مواجه شدن با مخالفت روحانیت ، سلطنت ابعاد نفوذ آنان را در میان بخش وسیعی از جمعیت ، بخصوص اقشار باثباتی ، ناچیز حساب آورد . شاه و دست نشاندهانش جستجو برای یافتن یک زبان مشترک با سلسله مراتب اسلامی در جناح مخالف را ضروری نمی دیدند . وقتی که ، عاقبت مسوولین در پائیز ۱۹۷۸ قدم هایی در این جهت برداشتند ، رهبران مسلمان و در درجه اول آیت الله خمینی که تا آن زمان بوسیله غالب مردم بعنوان رهبر جنبش ضدها شناخته شده بود ، این اقدامات را به دلیل اینک - سه سرنگونی سلطنت به نقد در دسترستان بود ، رد کردند .

در آن شرایط ، روحانیت شیعه نیروی مسلط پشت انقلاب شد . و این وضعیت ، ویژگی های انقلاب در ایران و ماهیت فوق العاده بحث انگیز آن را تعیین کرد .

چشم انداز تاریخی برای پیروزی به این وابسته شد که آیا هیچ یک از احزاب سیاسی - احزاب بورژوا لیبرال و یا نیروهای دست چپی - و یا ائتلافی از آنها می توانست به تدریج نیروی مسلط انقلاب شود و روحانیت را به کنار زندنیبا خیر .

اما ثابت شد که روحانیت مبلغ ، مروج و سازماندهی - سی هنرمندی است . با این وجود ، اگر چه روحانیت کنترل آگاهی عمومی را بدست گرفت ، خود از نظر سیاسی یکپارچه نبود . این حق می تواند بعنوان یکی دیگر از خصوصیات ویژه انقلاب ایران تلقی شود . فقهای شیعه در رابطه با نقش و جایگاه خود در ساختار اجتماعی - اقتصادی جامعه ایران پس از سرنگونی شاه ، نظرات متفاوتی داشتند . برخی از آنها ، و در درجه اول خود خمینی ، معتقد بودند که روحانیت باید کنترل تام حکومت را بدست گیرد و حاکمیت فقهای اسلامی وقتان گذا - ران آن را مستقر کند (ولایت فقیه) . دیگران ، و بین آنها آیت الله شریعتمداری و گلپایگانی ، فکرمی کردند که در ایران بعد از انقلاب ، روحانیت باید از حکومت کنار راه گیری کند . و بعد از بازگرداندن حکومت به شخصیت های غیر روحانی ، یعنی سیاستمداران و مدیران ، ملایان باید خود را به اعمال کنترل ایدئولوژیک بر فعالیت های مسئولین دولتی و بطور کلی زندگی اجتماعی محدود کنند .

رویا رویی بین سلطنت و بخش وسیعی از توده‌ها بسیار برای آزادی‌های مدنی و سیاسی و تغییر شرایط اقتصادی روزمره شروع شد. ملایان در تبدیل این مبارزه به مبارزه‌ای برای سرنگونی شاه، و در یک دوره، (که با انتصاب کابینه بختیار، در ۳ ژانویه ۱۹۷۹ شروع شد) برای بیشتر مردم، عنوان هدفی برای خود موفق شدند. بعلاوه به این مبارزه حرکت نیرومند درونی دادند که بویژه در رابطه با بی توجهی مردم به آمادگی بختیار در اعطای تمام خواسته‌هایی که از شاه طلب می‌شد، واضح شد. در حالیکه توده‌های مردم بختیار و برنامه او را رد کردند، بورژوازی لیبرال حرات سربچی از قدرت برتر انداشت و برای اثبات وفاداری کامل خود به ملایان تصمیم گرفت بختیار را بعنوان یک "مرتد" از جبهه ملی اخراج کند. عدم پذیرش تمام پیشنهادات بختیار رکنه بورژوازی لیبرال تحمیل شد، اولین موفقیت بزرگ ملایان در تلاششان برای رسیدن به اهداف خود و بنیان گذاری یک حاکمیت مذهبی از طریق سرنگونی حکومت شاه (یا هرگونه حکومت غیر مذهبی) دیگر بود.

اگر بورژوازی لیبرال و نیروهای دست چپی پیشنهاد بختیار را پذیرفته بودند و یک نظام بورژوا دموکراتیک، بطور مثال، یک جمهوری را بنیان گذاری کرده بودند، روحانیت بعنوان نیروی مسلط انقلاب به پائین کشیده می‌شد. در عین حال خواب‌های خوش دیرینه آنها در برانداختن حاکمیت غیر روحانی و تاسیس حکومت مذهبی به حای نمی‌رسید. به همین دلیل بود که خمینی سرخستانه حکومت بختیار و برنامه دموکراتیک آن را رد کرد. در ضمن همانطور که قبلاً اشاره شد، بورژوازی لیبرال از مقابله با خمینی که توسط توده‌های به وحدت آمده شهری پشتیبانی می‌شد، هراس داشت. نیروهای دست چپی که توسط فدائیان و مجاهدین نمایندگی می‌شدند، از آنجا که روحیه سیاسی شان تفاوت چندانی با توده‌های وسیع مردم نداشت، به چنین امکانی اعتناء نکردند. به موازات این طرز برخورد به بختیار و برنامه‌اش از طرف نیروهای کسبه از "پائین" عمل می‌کردند، از "بالا" نیز بطور مرتب فشار گذاشته می‌شد: ژنرال‌های ارتش دائماً او را "زیر نظر" داشتند و از سلطنت حراست می‌کردند. این مطلب، یک سوال طبیعی را که چرا بختیار سلطنت را سرنگون نکرد، توضیح می‌دهد.

حتی اگر ما نقطه اوج انقلاب را نه در ۴ ژانویه ۱۹۷۹، زمانی که انتصاب حکومت بختیار و اقداماتی که اعلام کرد برای تمام کشور آشکار شد، بلکه ۱۶ ژانویه، زمانی که شاه کشور را ترک کرد، در نظر بگیریم، می‌توان استدلال کرد که نقطه عطف بدون امکان بازگشت نه در ۱۲ فوریه ۱۹۷۹ (وقتی که پیروزی قیام مسلحانه در ۱۰ و ۱۱ فوریه قطعی شد و مه‌پندی بازرگان و اردک‌خ نخست وزیری شد) بلکه زودتر بود. از لحاظ اهداف بورژوا دموکراتیک انقلاب این نقطه عطف مصادف بود با زمانی که حکومت بختیار و پیشنه‌دهمکاری آن با تمام نیروهای خواهان احیای آزادی‌های صریح شده در قانون اساسی و تضمین توسعه دموکراتیک جامعه، رشد.

از آن زمان به بعد، یک "رژیم اسلامی" که توسط فقهای شیعه به لقب "انقلاب اسلامی" مفتخر شده بود، در عمق انقلاب هنوز خروشان، شروع به شکل گیری کرد.

"رژیم اسلامی" از چندین مرحله ظهور و رشد گذشت. اولین آنها با بنیان گذاری شورای انقلاب اسلامی توسط آیت الله خمینی در ۱۳ ژانویه ۱۹۷۹ شروع شد و با اعلام جمهوری اسلامی ایران در اول آوریل ۱۹۷۹ خاتمه یافت. این مرحله معمولاً مرحله رشد جنبی "رژیم اسلامی" نامیده می‌شود که خصوصیات و محتوی آن در زیر تشریح خواهد شد، نخست چند کلام در باره خود انقلاب.

طبعاً، تاریخ نگاران همواره قیام مسلحانه پیروز - مند ۱۲-۱۰ فوریه را بعنوان واقعه‌ای که سقوط رژیم شاه را نشان زد، تلقی خواهند کرد. آنها اول آوریل ۱۹۷۹ را نیز بعنوان روز تولد جمهوری اسلامی تعیین خواهند کرد. در حالی که، در بررسی و ماهیت و منشاء پدیده‌ای که توسط روحانیت شیعه "انقلاب اسلامی" نامیده شد، و در جستجوی محتوی و ماهیت واقعی آن، تاریخ نویسان احتمالاً خود سوال خواهند کرد آیا منظور از این عنوان نوعی دیکتاتوری مذهبی توسط رهبر - ان مذهبی اسلامی نیست. و چنین چیزی کوچکترین وجه اشتراکی با انقلاب ایران نداشت و در واقع صدایده‌آل‌های آن بود. بنابراین، از منشاء این دیکتاتوری نیز احتمالاً محتمل - یوشی نخواهد شد.

ما می‌توانیم آغاز شکل گیری "رژیم اسلامی" را تا ژانویه ۱۹۷۹ به عقب بریم: یعنی زمانی که انتصاب حکومت بختیار در ۳ ژانویه و تاسیس شورای انقلاب اسلامی توسط آیت الله خمینی در ۱۳ ژانویه، زمانی که هنوز در فراسه بود. در ضمن، ترکیب این شورا از اسرار درجه اول بود و شامل افراد نزدیک به آیت الله می‌شد. افرادی که در تعهد به اسلام از لحاظ سیاسی فعال، یعنی مفهومی از "اسلام سیاسی شده" و "سیاست اسلامی شده" شریک بودند. بدین ترتیب، نطفه "رژیم اسلامی" بسته شد. رژیمی که "رشد جنبی" خود را در زمانی آغاز کرد که انقلاب که به نقد توسط فقهای شیعه محکوم به فنا شده بود، هنوز در حال اعتلا بود.

جریان‌ات بعدی نشان دادند که شورای انقلاب اسلامی به مهم‌ترین عامل در شکل گیری "رژیم اسلامی" و تمرکز اهرم‌های واقعی قدرت دولتی در دست روحانیت شیعه به رهبری خمینی، تبدیل شد. در ۵ فوریه ۱۹۷۹، خمینی، مهدی بازرگان یک شخصیت بورژوا لیبرال را به نخست وزیری حکومتی که هنوز وجود نداشت، منصوب کرد (این حکومت در ۱۲ فوریه تشکیل شد). خمینی بر آن بود که این حکومت که توسط شورای انقلاب اسلامی کنترل می‌شد، شکل گیری "رژیم اسلامی" را در کشور بنیان کند. نبردی که برای قدرت واقعی بین حکومت بازرگان و شورای انقلاب اسلامی در گرفت، اما، به وضوح اثبات کرد که منافع رهبران مذهبی و بورژوازی لیبرال به شدت مغایرت داشتند. در هر صورت، بورژوازی لیبرال به دنبال بنیان گذاری یک "رژیم اسلامی" نبود. و این اهداف عزم شده روحانیت شیعه بود.

بعد از پیروزی قیام مسلحانه که توسط نیروهای چپ در تهران بی‌اشد، قیامی که بر علیه تمام انتظارات ملایان بود و بعلاوه موقعیت آنها را بعنوان نیروی مسلط نیرتهدید کرد، فقهای شیعه موفق به هدایت انرژی و فعالیت‌های شورشیان به مسیری که خود می‌خواستند و تا مین نقش رهبری در حوزه‌ای جدید، یعنی شکل گیری "رژیم اسلامی" شدند.

علائم واضح دیگر شکل گیری "رژیم اسلامی"، در کنار اقدام بسیار مهم تاسیس شورای انقلاب اسلامی، عبارت بودند از برپا کردن "دادگاه‌های اسلامی" نهاد "نمایندگان اسلامی" با قدرت کنترل وسیع، و صرفاً جوابگویی شخص خمینی، نهاد ائمه‌نما زجمع، همچنین جوابگویی خمینی، سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، حزب جمهوری اسلامی، بمثابه نیروی اصلی سیاسی رهبران مذهبی اسلامی، و به اصطلاح "حزب الله"، و دسته‌های متعصب خرده‌بورژوازی، طبقات پائینی و عناصر لومین، جماعتداران، که بطور سنتی توسط آخوندها به عنوان آدمهای قلدر و جانی استفاده شده بودند.

"دوره جنینی" تکامل "رژیم اسلامی" همچنین شاهد بهتر شدن تاکتیک‌های توجیه‌اصل ولایت فقیه بود. اصلی‌کسب از جنبه تئوریک توسط خمینی فرموله شده بود. و دیکتاتور فقهی شیعه را جایگزین قدرت "عادی" (بورژوا دموکراتیک) می‌کرد.

همزمان با اجرای اقدامات فوق، تعصبات مذهبی دانشمندان و نیروهای چپ بورژوا لیبرال تحریک می‌شد، به ویژه علیه حکومت بازرگان که به نقیده شورای انقلاب اسلامی وابسته بود. به عقیده ما، تمام اقدامات فوق دلایل کافی را در اختیار می‌گذازد که ما ورکنیم، وقتی خمینی و اطرافیانش در فروردین ۳۱-۳۰ مارس ۱۹۷۹ برای تصمیم‌گیری بر سر سلطنتی و یا جمهوری اسلامی بودن ایران را فراخواندند، به نقد کنترل کامل اهرم‌های قدرت را در دست داشتند و همین امر متعاقباً آنها را قادر به تاسیس "رژیم اسلامی" بعنوان ساختار اصلی قدرت دولتی کرد.

راهی که فقهای شیعه برای تاسیس این نظام برگزیدند با چند روش ویژه مشخص شده است. منجمه، زدو خورد های خو-نین، عملیات ترور توده‌ای و شخصی و استفاده همه جانبه از خدمات جانبیان "حزب الله". این نشان داد که تکالیف انقلاب ۱۹۷۹ - ۱۹۷۸ حل نشده باقی مانده اند و رژیمی که در حال شکل گیری است، از لحاظ انجام تکالیف تاریخی اقتصادی واجتماعی، معرف گامی به پس در مقایسه با حکومت شاه خواهد بود.

مراحل شکل گیری این رژیم شامل اعلام جمهوری اسلامی ایران بود که پیروزی بزرگی برای ملایان محسوب می‌شد، چرا که پایان تکامل جنینی "رژیم اسلامی" را نشان زد و آنرا قانونی کرد و همچنین شامل پذیرش قانون اساسی جمهوری اسلامی بر اساس رفتار دوم ۳-۲ دسامبر ۱۹۷۹ بود. این قانون اساسی که تمام اصول عمده اجتماعی - اقتصادی واجتماعی - سیاسی خمینی را در برداشت و شدیداً با اسلام شیعه آمیخته شده بود، در واقع، به فقهای شیعه فرصت‌های بی‌حد و حصری در تمام زمینه‌های زندگی اجتماعی ایران برای استفاده ماهرانه از قدرتی که غصب کرده بودند، اعطا کرد.

نظام سیاسی جمهوری، آنطور که در قانون اساسی تصریح شده است، شیعه‌گری را که در شخص خمینی تجسم یافته (نام او وارد قانون اساسی شد) به نیروی رهبر و راهنمای جامعه ایران و هسته اصلی سازماندهی سیاسی، حکومتی واجتماعی آن تبدیل کرد. در نتیجه، یک نظام سیاسی عجیب دورگه

ظهور کرد. یک جمهوری پارلمانی که توسط یک رهبر کنترل می‌شود، با قدرتی بی‌انتها و میری از هرگونه مسوولیتی در قبال اعمال خود (ولایت فقیه). این رهبر، نمایندگان شخصی خود را در مجلس دارد، بطور مشخص، شورای نگهبان که از شش آخوند، منتخب خود رهبر، و شش قاضی منتخب مجلس تشکیل شده است و می‌تواند تصمیم گیرنده لوایحی که توسط مجلس به تصویب رسیده‌اند یا موازین قانون اساسی همخوانی ندارند (در عمل نشان داده شده است که از نظراین شورالایحه - ای که توسط مجلس به تصویب رسیده است، می‌تواند با قانون اساسی اسلامی همخوانی داشته باشد، اما با اصول اسلام سازگار باشد).

قانون اساسی، شالوده نظام اقتصادی جمهوری اسلامی را مالکیت خصوصی بر وسایل تولید اعلام کرده است و بافت اقتصادی جامع را متشکل از بخش دولتی، تعاونی و خصوصی می‌داند.

از نظر نویسندگان آن، قانون اساسی زمینه‌زبیین بردن استعمار انسان از انسان را مهیا کرده است، هرچند که در حقیقت فقط در باب "جلوگیری" از استعمار نیروی کار دیگران صحبت می‌کند (پاراگراف چهارم، ماده ۴۳). به عبارت دیگر، رعایت دستوراتی که قبل از انقلاب نیز وجود داشت توسط روحانیت شیعه تحت عنوان جلوگیری از استعمار انسان از انسان عرضه شده است.

بدین ترتیب، بحث شاه که این هدف به انجام رسیده است، معتبر باقی می‌ماند. قانون اساسی، با تصریح اینکه تمام ماده‌های قوانین عمومی، مثل تمام مقررات و قوانین دیگر، باید بر اساس اصول اسلام قرار گیرند، صرف نظر از اینکه مسأله مورد نظر یک ماده منفرد است یا یک قانون بطور کلی، دست فقها را بطور قانونی کاملاً زگذاشته است (ماده ۴) عمل نشان داده است که این نکته، معکوس کردن هر قانونی را ممکن می‌سازد و این در واقع بیش از یکبار اتفاق افتاده است.

زندگی اجتماعی، فرهنگی جامعه ایران نیز توسط همین اصول تنظیم می‌شود. همانطور که محتوی "انقلاب فرهنگی" اسلامی که در کشور انجام پذیرفت، نشان داد.

فقهای شیعه که بعنوان نمایندگان مذهبی خرده‌بورژوازی و تمام "مستضعفین" بطور کلی به قدرت رسیدند و برایشان قدرت هدفی برای خود بود، بتدریج به دست نشانندگان سرمایه بزرگ تبدیل شده‌اند.

این مطلب را، قبل از هر چیز بی‌علاقگی آنها در حصر گذاردن بر بعضی لوایح مربوط به مسایل کلیدی اقتصاد که در سال‌های نخست جمهوری اسلامی طرح شده بود، نشان می‌دهد. در میان آنها لوایح اصلاحات ارضی، ملی کردن تجارت خارجی و حدود مالکیت خصوصی بود.

در سال ۱۹۸۳ دولت سیاست پشتیبانی همه جانبه از بخش خصوصی بطور کلی و بویژه صنعت را در پیش گرفت. در عین حال، به فکر فروش شرکت‌های سابقاً ملی شده افتاد که صاحبان آنها وقتی سلطنت سرنگون شد کشور را ترک کرده بودند. رژیم در فعالیت‌های اقتصادی خود نیز از قوانینی که در دوره شاه به تصویب رسیده‌اند، استفاده می‌کند.

مدت زمانی که از انقلاب ۱۹۷۹-۱۹۷۸ در ایران تا کنون گذشته، کاملاً روشن ساخته است که در واقع، این انقلاب هیچ چیز به بخش وسیعی از جمعیت نداده است. این نتیجه‌گیری فقط در مشکلات گذرای سیاسی اقتصادی که هر انقلابی بنا بر آن مواجه است، ریشه ندارد. نکته متفاوت است. اولاً، علاقه فقهای شیعه در تصرف و حفظ قدرت، برای آنها، از همان آغاز انقلاب تاکنون، هدفی برای خود بوده است. نکته دوم که در رابطه با نزدیکی با اولی قرار دارد این است که رهبران شیعه، برای رسیدن به اهداف خود، بدون فراتر رفتن از تعهداتشان به ارزش‌های بورژوازی، حاصربه خدمت و در واقع خدمتگذار منافع آن طبقه‌ای (یا گروه اجتماعی) هستند که قویترین است. در رابطه با ایران، بورژوازی قویترین طبقه بوده و هنوز هم هست. و این بورژوازی، در حال حاضر، بورژوازی تجاری است. رژیم تا آنجا که به اقداماتی به نفع طبقات پائینی دست زده است (در واقع به شکل خیریه)، برای حفظ نفوذ خود در بین آنها بوده است و برای استفاده از آنها در صورت لزوم به عنوان نیروهای ضربتی.

با جمع آوری تمام لایه‌های ملایان مسلمان به دور خود، و کسب نقش مسلط در انقلاب، علمای شیعه تمام دست‌آورد های یک انقلاب واقعاً مردمی، ضد شاه و ضد امپریالیست را برای تأمین منافع قشری خود، غصب کردند. تمام نکات فوق نتایج زیر را برمی‌انگیزد: انقلاب ۱۹۷۹-۱۹۷۸ واقعیتی تاریخی است. "رژیم اسلامی" که جایگزین سلطنت پهلوی شد و نوعی حکومت دیکتاتور مذهبی با محتوی سرمایه‌داری است نیز واقعیتی تاریخی است. "انقلاب اسلامی" اما صرفاً یک واژه است.

اگر ما انقلاب ایران را از زاویه تحقق رسالت تاریخی پرولتاریا بنگریم، باید اول و قبل از هر چیز درسی که پرولتاریا از انقلاب آموخت را در نظر بگیریم: این طبقه کارگر بود که توسط اعتصابات خود ضربه تعیین کننده به سلطنت را وارد کرد، اما قدرت توسط روحانیت شیعه تصرف شد ●

راهی که توسط روحانیت انتخاب شد آنها را قاطعاً در همه حفظ قدرت کرد، اما فقط به این دلیل که درگیر شیوه‌رشد سرمایه‌داری شدند و از مفاهیم تخیلی "جامعه اسلامی توحیدی" که خود قبلاً تبلیغ می‌کردند، دست کشیدند. رها کردن ایده‌های خرده بورژوازی به نفع اصول سرمایه‌داری برای به راه انداختن اقتصاد، پیش شرطی شد برای در قدرت ماندن ملایان و آنها این تغییر را ما هر آنه با حراف‌های خرده بورژوازی ترکیب کردند.

این استحاله در سیاست که فقهای شیعه در پیش گرفتند، اول با برداشتن بورژوازی لیبرال از قدرت و دوم با تار و مار کردن تمام نیروهای چپ مصادف شد. و همچنین مستلزم برخورد محتاطانه به خرده بورژوازی و طبقات پائینی شهری بود، تا وفاداری آنها به شخصیت‌های مذهبی تضمین شود.

به این دلیل، استحاله بورژوازی فقهای شیعه بر اساس سه اصل صورت پذیرفت. به ترتیب اولویت: سرمایه‌گذاری آزاد (عمدتاً برای میلیون‌ها مالک ریز، کوچک و متوسط در صنعت، تجارت و خدمات)، خشونت سیاسی بی‌حد و حصر، و مذهب (اسلام).

در حالی که فقهای شیعه قدرت را در دست خود متمرکز می‌کردند، با مخالفت دست راستی‌ها نیز روبرو شدند. اما تنها مطالبه‌ای که از آن طرف می‌شد تسریع استحاله فوق بود. اجرای عملی این اصول با چند اقدام در سیاست خارجی همراه بود، مثل گروهان گیری کارکنان سفارت آمریکا و در راه حل‌های صلح آمیز در درگیری مسلحانه ایران و عراق. این اقدامات جامعه را در تمام مיתس مخ کرد و برای "توجیه" و "توضیح" مشکلات داخلی بکار گرفته شد.

مسیر سیاست خارجی جمهوری اسلامی که با اصل "نه شرقی و نه غربی، فقط اسلامی" (به معنی نه سرمایه‌داری و نه کمونیسم، فقط اسلام) مشخص می‌شود، ماهیت خود را در تائید برضدیت با کمونیسم که توسط فقهای شیعه موعظه می‌شد، حاصلت نسبی احساسات ضد امپریالیستی آنها و تلاش تعرضی آنها در صدور

